

**The Quarterly Journal of Islam and Social Studies**

**Vol. 7 • No. 3 • Winter, 2019 • Issue 27**

**Received: 04/09/2019**

**Accepted: 18/02/2020**

**Doi: 10.22081/jiss.2020.68460**

## **Islamic Revolution: Clergymen and Production of Humanities and Islamic Sciences**

**Davoud Rahimi Sajasi<sup>1</sup>**  
**Mohsen Dibaei Saber<sup>2</sup>**

### **Abstract**

The Islamic Revolution of Iran came about when world powers sought to dominate the world with purpose of world order in the form of concepts of globalization and global village. The global objective and the general audience of this revolution, which was founded based on the religious doctrines of the public and humans, was the conflict point of this movement with world imperialism and the system of domination. The Iranian revolution, which claimed to have ideological and Islam-based culture, would not achieve this important goal without reproducing the necessary theoretical frameworks in software. Therefore, the production of Islamic humanities as software of the Islamic world in various disciplines is considered the driving force of this revolution. Islamic Seminaries as guardians of the Islamic sciences after the Islamic Revolution have the potential capacities to do so. In the current study, our question is what is the relation between Islamic seminaries and Islamic sciences and humanities and how has the Islamic Revolution achieved the desired conditions? The findings of the research indicate that the Islamic Revolution has made the production of the Islamic humanities as necessary and that the production and establishment of these sciences are the responsibility of the seminaries. However, this claim does not reject the mission of committed and knowledgeable students of the humanities. The research method in this paper is descriptive-analytic and data collection is documentary.

### **Keywords**

**Islamic Revolution, Islamic Seminaries, Humanities, and Islamic sciences, Imperialism.**

---

1. Faculty member of the department of sociology, Shahed University. d.rahimisojasi@yahoo.com.

2. Faculty member of the department of educational sciences, Shahed University. m.dibaei1359@gmail.com.

## انقلاب اسلامی: حوزویان و تولید علوم انسانی اسلامی

د/اد رحیمی سجاسی \*

محسن دیبایی صابر \*\*

### چکیده

انقلاب اسلامی در شرایطی به وقوع پیوست که قدرت‌های جهانی با داعیه نظم جهانی و در قالب مفاهیم جهانی شدن و دهکده جهانی به دنبال تسلط بر جهان بودند. غایت جهانی و مخاطب عام این انقلاب که با تأسی به گزاره‌های دینی عموم مردم و بشریت بود، نقطه تعارض این حرکت با امپریالیسم جهانی و نظام سلطه بود. انقلاب ایران که مدعای ایدئولوژیک و فرهنگی مبتنی بر اسلام داشت، بدون بازتولید چارچوب‌های تئوریک لازم در ابعاد نرم‌افزاری به این مهم نخواهد رسید. بنابراین تولید علوم انسانی اسلامی به مثابه نرم‌افزار جهان اسلام در رشته‌های مختلف موتور محرکه این انقلاب تلقی می‌شود. حوزه‌های علمیه به عنوان متولیان علوم اسلامی بعد از انقلاب اسلامی ظرفیت‌های بالقوه جهت تحقق این مهم دارند. در نوشتار حاضر پرسش محوری ما این است که چه نسبتی بین حوزه‌های علمیه و علوم انسانی اسلامی برقرار است و انقلاب اسلامی چگونه شرایط مطلوب را محقق کرده است؟ یافته‌های تحقیق دال بر آن است که انقلاب اسلامی تولید علوم انسانی اسلامی را از امکان به ضرورت تبدیل کرده است و همچنین تولید و تأسیس این علوم بالاصاله بر عهده حوزه‌های علمیه است؛ اگرچه این مدعا نافی رسالت دانشجویان متعهد و آشنا به علوم انسانی نیست. روش تحقیق در نوشتار حاضر، روش تحلیلی - توصیفی و جمع‌آوری داده‌ها نیز اسنادی است.

### کلیدواژه‌ها

انقلاب اسلامی، حوزه‌های علمیه، علوم انسانی اسلامی، امپریالیسم.

## مقدمه

ما در جهانی زندگی می‌کنیم که داعیه‌های جهانی شدن، دهکده جهانی یا مفاهیم گوناگونی که امپریالیسم غربی به رهبری امریکا واضح آنها است، پیاپی در اذهان و افکار طنین انداز می‌شوند. این گفتمان با مدعای نظم نوین جهانی و در قالب صدور دموکراسی مدنظر غرب با چاشنی اومانیزم به دو شکل صورت می‌گیرد. اگر کشور و جامعه و دولتی موافق بود و تسلیم این رویکرد شد، همچون اکثر کشورهای جهان به‌عنوان مستعمره غیرمستقیم و با استعماری نو و فرانو تحت انقیاد و سلطه قرار می‌گیرد و در صورتی که مخالف آن فرایند باشد، با انواع حرب‌های نظامی و فرهنگی و تحریم و... تلاش می‌کنند به این نظم نو غربی پیوندند. در این میان که سیر تاریخ جهان و تحولات آن به سمت و سویی می‌رفت که فرهنگ و تمدن غرب دنبال شود، ناگهان در قسمتی از جهان ملتی داعیه‌های را مطرح کردند که با مبانی و محتوا و غایات جهان مدرن در تضاد بود و از «عدالت جهانی سخن» می‌گفت (جوادی ارجمند، ۱۳۹۰: ص ۹۳). اگر تمدن غرب تفکر دینی یا متافیزیکی را به دوران جهل بشر منسوب می‌کرد یا در بهترین حالت موضعی سکولار به آن داشت و روشنفکران مدرنیته و تجدد را پیامبران دوره مدرن می‌دانستند که در صدد ترویج اومانیزم بودند، در این سوی عالم انقلاب و نهضتی به رهبری یک مرجع و فقیه دینی و با پشتوانه ملتی که خواهان «بازگشت توحید محوری به کانون زندگی بشری بودند»، شکل گرفت (متقی و دیگران، ۱۳۹۰: ص ۱۲۰).

در این نوشتار برآنیم تا ضمن کالبدشکافی علت تنوریک دشمنی مستمر امپریالیسم غربی، به ضرورت بازسازی فرهنگ و تمدن اسلامی - ایرانی در یکی از مؤلفه‌های آن یعنی علوم انسانی اسلامی پردازیم. علوم انسانی که در گفتمان غربی، متأخر از دیگر علوم و با حسرتی همه‌جانبه نسبت به رشد علوم پایه و تجربی متولد شد، هرگز با زیست‌بوم مسلمانان سازگار نشده و مبانی فرهنگی و فلسفی زادگاه خود را به همراه دارد؛ بنابراین اگر دانشگاه‌های موجود علوم انسانی حتی به تعطیلی کشانده شوند، به جهت عدم ارتباط با عقبه‌های فرهنگی - اسلامی کشورهای اسلامی، مشکلی جوامع اسلامی را تهدید نخواهد کرد. گفتنی است اگر شاهد رشد و بسط این علوم وارداتی در کشورهای اسلامی هستیم،

به جهت انفعال و تغییر ساختارهای کشورهای اسلامی به ساختارهای تجدد است، و گرنه ذات این علوم با زیست مؤنانه ناسازگار است.

بی توجهی به تاریخ و فلسفه علم در دانشگاه‌ها، استاد و دانشجویان ما را تهدید می‌کند، به صورتی که علوم انسانی موجود را بدون رویکردی انتقادی فرا گرفته و به کار می‌گیرند. نگارنده مدعی نبود رویکردهای انتقادی در علم نیست، بلکه معتقد است همان نقدها، اعم از مثبت و منفی در چارچوب گفتمان تجددند و مشکلی از جوامع نامأنوس با این علوم نمی‌گشایند. سیاست‌گذاران کلان کشور نیز که خود دانش آموخته همین علوم‌اند و حتی برخی در دانشگاه‌های مادر جهان فارغ‌التحصیل شده‌اند، هرگز دقت‌های معرفت‌شناختی و تمدنی و بومی را نمی‌توانند لحاظ کنند؛ بنابراین حتی اگر رشته‌های آکادمیک در قالب الهیات یا در ضمیمه با آنها نیز تعریف شود، به جهت گفتمان تجددی حاکم بر آن، معنای برساختی همان تمدن را خواهد داشت و همچنان بی‌ارتباط با زیست‌بوم ما خواهد بود.

متأسفانه مشکلات متعدد و مسائل حل‌ناشدنی در جوامع اسلامی و پرسش‌های بی‌پاسخ را به همین فقدان ارتباط جامعه و علوم انسانی می‌توان نسبت داد، دقیقاً مشابه نبود ارتباط میان دانشگاه و صنعت که محققان مطرح کرده‌اند. بی‌شک مراد نگارنده برای اداره جامعه یا تأسیس علوم انسانی اسلامی صرفاً رجوع به الهیات نیست، بلکه توجه به عقبه تمدنی و فرهنگی ایران اسلامی و منابع معرفتی دینی و نیازها و مسائل بومی است که سازگار با سبک زندگی ایرانی - اسلامی باشد. این نوشتار درصدد تنقیح علوم انسانی اسلامی نیست و صرفاً از ضرورت این موضوع سخن خواهیم گفت. روش مورد نظر جهت این برآیند، توصیفی - تحلیلی و جمع‌آوری داده‌ها نیز اسنادی است.

### ۱. مروری بر تطورات علم: از اثبات‌گرایی تا تفاسیر فرهنگی از علم

در تاریخ علم، گفتمان مشهور و جاری علم در جهان «پوزیتیویسم» است که چارچوبی معرفت‌شناسی و روش‌شناسی را فراهم می‌کند که پیامدهایی را از حیث نظری و کارکردی به همراه دارد؛ به عبارتی اثبات‌گرایی روشی است که از به کارگیری روش‌های علوم طبیعی در علوم اجتماعی حمایت می‌کند و طرفدار وحدت روش در علوم مختلف است (بتتون و کرایب، ۱۳۸۴: ص ۵۴).

اثبات گرایی به طور کلی در پنج اصل تلخیص شده است:

۱. علم گرایی یا وحدت روش علمی: بنابر اثبات گرایی، هیچ گونه تمایزی میان روش های علوم طبیعی و علوم اجتماعی وجود ندارد.
۲. طبیعت گرایی یا پدیدار گرایی: وحدت علوم فقط در روش علوم محدود نمی شود، بلکه موضوع آنها هم واحد است. علم مطالعه واقعیتی است که در مقایسه با خود علم امری خارجی شمرده می شود. این واقعیت به واحدهای مشاهده پذیر یا پدیده های طبیعی قابل تبدیل است.
۳. تجربه گرایی: پایه علم، مشاهده است. علم اثبات گرا به کلی بر چیزی استوار است که می تواند مشاهده و ارزیابی شود؛ به عبارت دیگر به نظر پوزیتیویست ها، محقق با روش تجربی با مشاهده، به سوی مرحله ارزیابی پیش می رود. یعنی دانشمند، تجربه را برای کشف قوانینی کلی که به نحو عینی وجود دارند، به کار می برد؛ قوانینی که بتوان از آنها فرضیه هایی را بیرون کشید که برای پیش بینی رویدادها قابل استفاده باشند.
۴. رهایی از ارزش: علم درباره موضوع خود داوری نمی کند و عملی خنثی و آزاد از ارزش های اجتماعی و اخلاقی است؛ بنابراین اثبات گرایان بر دوگانگی واقعیت و ارزش تأکید می کنند. آنان مدعی اند ارزش نمی تواند از واقعیت سرچشمه بگیرد؛ بنابراین اثبات گرایی بر دوگانگی واقعیت و ارزش تأکید می کند. بنابر علم اجتماعی اثبات گرا، فقط واقعیت های اجتماعی می توانند ارزیابی شوند.
۵. معرفت ابزاری: به طور کلی نهاد علم به عنوان حرفه در جامعه جدید، جستجوی معرفت دارای کاربرد فنی را تسهیل کرده است؛ گرچه ممکن است شکل های سیاسی گوناگونی به خود بگیرد (همان: ص ۳۸-۳۹).
۶. در کل می توان دیدگاه پوزیتیویست ها را این گونه جمع بندی کرد که به نظر فیلسوفان تجربه گرا، حواس انسان یگانه منبع شناخت است. آنان معتقدند ذهن انسان در ابتدای تولد، به اصطلاح لوح سفید است. و شناخت پس از آن و از گذر آموختن به منظور تشخیص الگوهای تکرار شونده در تجربه ما و ربط دادن ایده های عام به آنها کسب می شود. شناخت اصیل به بیان این الگوها در تجربه و چیزی که می توان

از آن استنباط کرد، محدود می‌شود. مسلم است نتایج استدلال‌های ریاضی و منطقی‌ای که عقل‌گراها را بسیار مفتون کرده بود، ناشی از این واقعیت است، که بنا به تعریف صادق‌اند و چیزی در مورد جهان به ما نمی‌گویند (همان: ص ۵۵).

مرسوم این است که اثبات‌گرایی را با علم اجتماعی تأویلی یا تفسیری یا علمی اجتماعی انتقادی و به‌طور عمده الهام‌گرفته از مارکسیسم، در تقابل قرار می‌دهند؛ ولی اثبات‌گرایی که مفروضه‌های خاصی در مورد علوم طبیعی دارد، به وسیله توسعه‌های غیراثبات‌گرایانه‌ای که درون خود علم روی داده است نیز تضعیف شده است؛ بنابراین این مکتب هم در علوم اجتماعی و هم علوم طبیعی مورد تردید واقع شده است (همان: ۲۲-۲۸). پوپر یکی از مهم‌ترین منتقدان اثبات‌گرایی در درون خود این گروه بود. ایده اصلی او این است که اصل اثبات باید به وسیله اصل ابطال که گاهی روش فرضیه‌ای - قیاسی (قیاسی استنتاجی) نامیده می‌شود، جایگزین شود. او مدعی است علم نمی‌تواند با انجام آزمایش‌ها، اگرچه متعدد، چیزی را اثبات کند؛ زیرا نظریه هرچند بارها آزمایش شده باشد، همواره از این احتمال خالی نیست که ابطال شود (اکاشا، ۱۳۸۷: ص ۱۶-۱۷). همچنین یکی دیگر از منتقدان اثبات‌گرایی کوهن است. ایده اصلی او این است که علم نه آن‌گونه که اثبات‌گرایان می‌گویند به صورت استقرایی حرکت می‌کند و نه آن‌گونه که پوپر ادعا می‌کند با ابطال نظریه (قیاس استنتاجی) پیش می‌رود. مهم‌ترین عامل در علم، جابجایی از علم هنجاری به علم انقلابی است. او بر این باور است که دانشمندان از اشتباهات خود نمی‌آموزند، به‌ویژه اگر آن اشتباهات، پیامدهای بسیار گسترده‌ای برای مسیری که علم به سوی آن هدایت می‌شود، داشته باشند. در واقع اعتبار علمی در هر پارادایمی مبتنی بر تجربه و اصل اثبات نیست، بلکه مبتنی بر اجماع بین دانشمندان موجود در آن پارادایم است (همان: ص ۱۰۸-۱۰۹).

پوزیتیویسم از طرف دیدگاه‌های انتقادی به محافظه‌کاری و طرفداری از وضعیت موجود متهم شده است. مهم‌ترین نقد در این مورد کاربست علم به‌عنوان پروژه‌هایی برای مهندسی اجتماعی است. میشل فوکو برای نمونه استدلال می‌کند شناخت در علوم انسانی به طرز جدانشدنی با استراتژی‌های قدرت پیوند خورده است که به موجب آنها سوژه‌های انسانی تحت کنترل قرار می‌گیرند (بتون و یان کرایب، ۱۳۸۴: ص ۹۹-۱۰۱). در ادامه تفاسیری فرهنگی از علم مطرح شدند که زمینه را برای طرح علم بومی و خاص‌گرایی مطرح

می‌کرد. توجه به هویت فرهنگی دانش مدرن، بازسازی معرفت علمی براساس مبانی، اصول یا متافیزیک دینی است. در این رویکرد به جای رجوع و بازخوانی مجدد تئوری‌های غربی به بازخوانی علم و فرهنگ اسلامی و لایه‌های عمیق این معرفت نظیر فلسفه، کلام و عرفان پرداخته می‌شود تا از این طریق، معرفت علمی جدید در یک تحول ساختاری بازسازی شود و البته رهاورد این حرکت جدید پیدایش علمی نوین خواهد بود. علم و دانشی که براساس متافیزیک و هستی‌شناسی و انسان‌شناسی دینی شکل می‌گیرد و از منابع معرفتی فرهنگ و تمدن اسلامی بهره می‌برد، بدون شک علمی قدسی و متعالی و دینی است. این علم به جای آنکه همه هستی را به افق طبیعت و امور حسی. حدسی و تجربی تقلیل دهد، طبیعت و امور حسی، تجربی را در ذیل اصول دینی یا عقلی خود تعالی می‌بخشد و به صورتی بدیع بازخوانی می‌کند (پارسانیا، ۱۳۸۷).

## ۲. غایات و رسالت جهانی انقلاب اسلامی ایران

کشور ایران در طول چهل سال هرگز به خاک کشوری تعرض نکرده است؛ علی‌رغم آن امپریالیسم غربی به دشمنی چهل ساله و استمرار این عناد در فرم‌های متنوع به‌صورتی که انقلاب و ایران لحظه‌ای از کانون توجهات جهانی محو نشده است، ادامه می‌دهد. احتمالاً با توجه به غایات و اهدافی که انقلاب برای خود تعریف کرده است، قابل تبیین است و آکاوی این غایات این دشمن از این معمای رازآلود پرده می‌گشاید؛ غایات و اهدافی که با نظم و سلطه جهانی که به دنبال استثمار و استعمار است، ناسازگارند و نظم نو مدعایی غرب را بر نمی‌تاند. انقلاب ایران با مدعای رسالت جهانی با محتوای بشری و انسانی و آزادی و البته با قید عبودیت الهی و مقاومت در برابر سلطه شکل گرفته است (حاجتی، ۱۳۸۱: ص ۱۳۳)؛ پس تمامی تلاش غرب حذف یا طرد و به‌حاشیه‌راندن این انقلاب با این مدعاست. برچسب تروریست‌زدن، خشونت‌طلب معرفی کردن، اسلام‌هراسی، حمایت از تکفیری‌ها مصادیقی هستند که در راستای تضعیف این حرکت در سطح جهانی قابل توجه‌اند. بنابراین دشمنی چهل ساله با ایدئولوژی و تفکر و غایات این انقلاب است که تنها گفتمان مخالف گفتمان غالب جهانی است. از سویی دیگر با غایات و اهداف تعریف شده که از اسلام و گزاره‌های دینی استنتاج شده بود، این انقلاب، مخاطبان جهانی و عموم

بشریت را مورد خطاب قرار می‌داد (تاجیک، ۱۳۷۹: ص ۶۷-۶۸)، هم‌چنان که برخی خطابات قرآنی نیز کلمه ناس و عموم انسان‌ها را مد نظر دارند.

ظلم ناپذیری، عدالت‌طلبی، ظلم‌ستیزی، مقاومت و اموری از این دست، مؤلفه‌های اسلامی بودند که برای هر آزاده با هر مرام و مسلک و فارغ از مذهب و نژاد و ملیت، جذاب بودند و او را به تأمل و امی داشتند (امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۱: ص ۸۴ و ج ۱۰: ص ۱۱۵).

### ۳. عقبه تمدنی انقلاب اسلامی ایران

امپریالیسم غربی به گزارش‌های شرق‌شناسان و مردم‌شناسان از فرهنگ و تمدن ایران، از سال اول پیروزی انقلاب مخالف این حرکت بوده است. تمدن ایران قبل از اسلام در کنار تمدن چین و هند، تاریخی شکوفا از پیشرفت و قدرت و اعتماد به نفس و استعمارستیزی را در پرونده خود دارد. از سویی دیگر تمدن چند هزار ساله اسلام که غرب را مجبور به کرنش کرده بود، منجر به نگرانی به حیث ثبوت و از طرفی چهل سال مقاومت و پیشرفت منجر به نگرانی به حیث اثباتی است. ترسیم نظامی جدید و تعریفی انحصاری از رفاه و انسان و جهان و زندگی که دنیا و آخرت را مد نظر داشت، متضاد و متناقض با نظم نو ادعایی غرب بود؛ بنابراین هر تلاشی برای اضمحلال این انقلاب و در صورت عدم توفیق ناکارآمد نشان‌دادن آن طبیعی می‌نمایند. درحالی که تاریخ تمدن اسلام و ایران، در حافظه تاریخی مکتوبات ثبت و ضبط شده است و اینکه مسیر ترجمه از جهان اسلام به غرب مسیری یک‌طرفه بوده است، اما امپریالیسم غربی عامدانه یا ناعامدانه تاریخ علم را به گونه‌ای تدوین کرده است که جغرافیا و تاریخ علم از غرب آغاز شود و گویا چند قرن که تمدن اسلامی در اوج بوده است، رؤیایی بیش نبوده است. متأسفانه در نظام آموزش و پرورش و آموزش عالی و حتی حوزه‌های علمیه نیز عامدانه یا غیرعامدانه کمتر از این دوران طلایی سخن گفته می‌شود؛ درحالی که اگر گذشته برجسته شود اعتقاد «می‌توانیم» زنده می‌شود و احتمال تحرک مجدد مضاعف می‌شود و اشراف می‌یابیم که بذری وجود دارد که امکان باروری و ثمردهی آن ممکن است. درواقع انقلاب اسلامی زمینه‌های بازگشت به خویشتن و بارور کردن این بذر را به وجود آورد و نوعی خیزش و بازیابی هویتی و بازسازی خود و البته با توجه به شرایط و مقتضیات معاصر و استفاده از تمام



دستاوردهای بشری و تجارب جهانی را ممکن ساخت و «بسط عدالت در جهان را آرمان خود می دانست» (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸: ص ۱۵۷).

#### ۴. ضرورت تولید علوم انسانی اسلامی

تا قبل از انقلاب اسلامی نیز بحث امکان و امتناع تمدن اسلامی مطرح بوده است؛ درحالی که انقلاب این امکان را به ضرورت تبدیل کرده است. اگر به دنبال یک زیست مؤمنانه و جامعه‌ای با ساختارهای دینمدار هستیم که عدالت اجتماعی و فقه اجتماعی در آن رعایت شود و محوریت ساختارهای اجتماعی و فرهنگی و سیاسی هم توحید باشد و همچنین جهت احیای تمدن نو اسلامی، گریزی جز تولید علوم انسانی اسلامی به عنوان نرم‌افزار اداره جامعه و جهان نداریم که در ذیل آن همه شاخه‌های علوم انسانی بازتولید و بازتعریف شود.

بی‌شک یکی از عوامل فروپاشی نظام شاهنشاهی فقدان نرم‌افزار و ایدئولوژی متناسب با جامعه بود که در نهایت دمل‌های چرکین چارچوب‌های نظری غیربومی سیستم را به اضمحلال کشید و سرطان جامعه را فرا گرفت. اگرچه در مقطعی نظام پیشین متوجه این کمبود شده بود و به دنبال ایدئولوژی‌های باستان‌گرایانه و جشن‌های شیراز و غرب‌گرایانه رفت، چون با زیست‌بوم ایرانی - اسلامی ناسازگار بود، آنتی تز خود را تولید کرد؛ بنابراین گریزی از نهضت تولید علم نداریم و چه بسا مشکلات فعلی اقتصاد و سیاست و فرهنگ هم به فقر نظریه‌پردازی بومی و اسلامی بازگردد. اقتصاد مقاومتی مد نظر رهبری انقلاب، ترجمانی از همان اقتصاد اسلامی و بومی است که در بطن آن سیاست مقاومت و استعمارستیزی و رویکرد استرژیک نهفته است.

با علوم انسانی وارداتی و معلق بر ترجمه، نه جامعه دانشگاهی و علمی متدین و نه جامعه دینی نخواهیم داشت؛ زیرا این علم، فرهنگ و سبک زندگی و زیست افراد را متأثر می‌کند؛ پس بسیاری از مخالفان جمهوری اسلامی از فارغ‌التحصیلان همین علوم انسانی‌اند که رویکردهای متجددانه و سکولار از سنخ لیبرالیستی و سوسیالیستی آنها را به اپوزسیون تبدیل کرده است؛ بنابراین تجربه چهل ساله نشان داده است که علوم انسانی موجود نه تنها گره از مشکلات نگشوده، بلکه به مشکل اصلی نظام تبدیل شده است.

## ۵. انحراف از تاریخ واقعی علم در جهان معاصر

نگاهی به تاریخ مدون علم در جهان، نشان می‌دهد تحریفی عامدانه به‌دست بیان انجام شده است، به‌گونه‌ای که سده هجدهم و نوزدهم را زمان تولید و غرب را مکان تولید علم مطرح کرده‌اند و از ابوحیان و ابن‌خلدون و ابن‌هیثم و خوارزمی یا در روان‌شناسی از علم‌النفوس بوعلی و دیگران اسمی به میان نیامده است. گویا همه آغازین‌ها و اولین‌ها به غرب باز می‌گردند. اگرچه قبل از این انحراف تاریخ‌نگارانه، فلسفه علم، علم را از فلسفه جدا کرده و به علوم تجربی تقلیل داده بود. این تقلیل فلسفی و تحریف تاریخی بدون رویکردهای انتقادی و واقع‌بینانه در بستر ترجمه وارد ایران شد و نگاهی منفعلانه و غیرفعال منجر به ضعف اعتماد به نفس و فقدان روحیه نظریه‌پردازی و تولید علم شد؛ بنابراین علاوه بر ابعاد فرهنگی و سیاسی و غیرمحتوایی علم مدرن که ناسازگار با زیست‌بوم ما است، همین کمیت نیز دچار تحریف شده است و بسیاری از واقعیات مسلم از آن حذف شده است. متأسفانه در مقام اثبات، جهان اسلام و تمدن اسلامی در تاریخ علم مدرن و فلسفه آن جایی ندارد و با انبوهی از کتاب‌ها و تقریرات علمی در رشته‌های مختلف، گویا به محاق رفته است، به عبارت دیگر تاریخ علم مدرن معاصر، همان قرائت و تفسیر انگلیسی - امریکایی از علم است؛ «درحالی که علم مدرن از رنسانس و بعد آن در دوره روشنگری، متافیزیک خاص خود را دارد و لذا دکارت تلاش کرد متافیزیک جدیدی بنویسد و در ادامه کانت و هگل کوشیدند آن را تنومندتر کنند و صورت‌بندی جدیدی از ایمان طرح نمایند. لذا کانت در کتاب سنجش خرد ناب بیان می‌کند متافیزیک که تا دیروز در اوج بود امروز با تسلط علوم طبیعی به فلاکت افتاده و در تلاش است جایی برای ایمان پیدا کند» (مرادی، سایت نگرشی بر فلسفه و فرهنگ).

این معنای پوزیتیویستی امریکایی - انگلیسی از علم مانع شکل‌گیری علم قدسی و دینی می‌شود؛ درحالی که اگر علم را به تاریخ ارسطو، بوعلی و ابن‌رشد بازگردانیم، برابری و متمایزی خواهیم داشت و حتی شیلینگ و فیخته نشان می‌دهند که علوم انسانی مدرن نیز بر بنیان‌های متافیزیکی و از بطن مسیحیت ظهور کرده است و همچنین هگل و کانت را کشیش‌های مکار نامیده‌اند؛ چون در تلاش بودند همان مفاهیم مسیحیت را تئوریزه کنند و به‌خصوص در آلمان تلاش جهت بازیابی علمی که بنیان آنتولوژیک دارند، قابل ردیابی

است و حتی این نکته که تکنولوژی نیز بر بنیان یک متافیزیک معین شکل گرفته است، قابل تأمل است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸: ص ۱۵۷)؛ اگرچه برخورد با علم و تکنولوژی در کشور ما به دلایل مختلف منفعلانه بوده و به لوازم و پیامدها و ابعاد هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه آن چندان توجه نشده است. حتی مفهوم سکولاریسم که مفهومی متعلق به مسیحیت است و به اعتقاد ما چون در مسیحیت تحریف شده، دنیا کم‌رنگ بوده و بیشتر بر عقبا تأکید می‌شد، سکولاریسم مطرح شد تا دنیا را برجسته کند و این در حالی است که در اسلام از اول نسبت دنیا و آخرت و ارتباط آنها با هم برجسته بوده است یا مفهوم آزادی در غرب نیز آزادی از طبیعت و مفهومی دینی بود؛ پس نیچه که یک ضد خدا است، آن را به سخره می‌گیرد.

همه این موارد مصادره‌هایی است که تاریخ علم غرب جهت جدایی علم از دین و متافیزیک ایجاد کرد (پارسانیا، ۱۳۸۰: ص ۱۴۴) تا انحراف از تاریخ واقعی علم در دوران اوج تمدن اسلامی طبیعی جلوه کند.

### ۶. حوزویان به‌مثابه کنشگران اصلی تولید علوم انسانی اسلامی

تأکید رهبر انقلاب بر کرسی‌های نظریه‌پردازی و نهضت تولید علم و همچنین تأکیدهای ایشان بر گام‌های چندگانه، انقلاب اسلامی و دولت اسلامی و جامعه اسلامی و تمدن نوین اسلامی، این دوگانه نظریه و تمدن را لازم‌الزمزم هم قرار می‌دهد؛ زیرا بی‌شک تمدن‌سازی و احیای تمدن اسلامی بدون علوم انسانی اسلامی - به‌مثابه نرم‌افزار و موتور محرکه این حرکت - ناتمام خواهد ماند. قطعاً مخاطب رهبری در درجه اول و بالأصله، نخبگان دغدغه‌مند مسلح به علوم اسلامی و آشنا به اقتضائات و لوازم جهان مدرن هستند که انصراف واقعی آن طلاب حوزه‌های علمیه‌اند. اگرچه این انصراف به معنای نادیده گرفتن دانشگاهیان مهمز و دغدغه‌مند نیست و در واقع بازسازی تمدن اسلامی کنشگران علمی خود را از هر طبقه و صنفی گزینش می‌کند و انحصاری به گروه خاص ندارد، اما با توجه به مباحث اسلامی مطرح در تمدن نوین اسلامی و خاستگاه اصیل آموزش‌های اسلامی در حوزه‌های علمیه و مجهزبودن آنان به این علوم، آنان مخاطبان اولیه این تمدن‌سازی در نهضت تولید علوم انسانی اسلامی هستند.

همچنین گفتنی است تولید علم و نظریه، کل جامعه و فرهنگ را متأثر می‌کند و غرب صرفاً روی عقل ابزاری که همان عقل معیشت و زیست و نظم و انضباط است، تأکید کرده است و این عقل محاسباتی نوعی نظم را ایجاد کرده است که از مؤلفه‌های کلیدی در تمدن غرب و پیشرفت و توسعه آن است. درحالی‌که این واقعیت اجتماعی در غرب با سکولاریسم پیوند خورده است و در گفتمان اسلامی نیز توصیه به نظم بعد از امر به تقوا مورد توجه بوده است و این همنشینی، زاویه سکولاریزم را منتفی کرده و بر عبودیت تأکید دارد.

به عبارتی دیگر وقتی از تولید علم ناظر به انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی بحث می‌شود، قطعاً قید اسلامی بودن یعنی علوم انسانی اسلامی ذیل آن طرح می‌شود و قید اسلامی حافظه تاریخی ما را به تمدن اسلامی معطوف می‌کند. تمدن‌سازی و جامعه‌سازی جز با تولید علم محقق نمی‌شود و در صورتی که ادعای ما تمدن اسلامی متمایز از تمدن غربی است، علم انسانی آن نیز باید متمایز باشد. از سویی دیگر به تعبیری صدرایی انقلاب اسلامی گونه‌ای ضعیف‌تر و مشکک از تمدن عظیم اسلامی است و نیم‌نگاه به آن هیمنه و سیطره انقلاب اسلامی را محقق کرده است؛ پس جهان معاصر را با چالش فکری و باز اندیشی در ساحت انسان، جهان، متافیزیک، دین و نسبت دین و دنیا مواجه کرده است.

#### ۷. طرد دیگری بومی توسط امپریالیسم غربی

نظام سلطه و غرب هر آنچه را در تضاد با نظام نوین جهانی باشد، در قالب دیگری و غریبه طرد می‌کند و به حاشیه می‌راند؛ اگرچه در همان گفتمان غالب نیز خرده‌گفتمان‌هایی در جهت مخالف وجود دارند که در حاشیه جهان غرب تنفس می‌کنند. اشاره به مرگ مشکوک بروسلی و فرزندش در سینمای آسیا که ستاره‌هایی غیر غربی بودند و همچنین قتل ادواردو در ایتالیا و تبعید چارلی چاپلین منتقد سرمایه‌داری و ترور کندی رئیس‌جمهور آمریکا و همچنین مخالفت با سینمای بومی کشورهای مخالف با نظام سلطه، با قدردانی و اهدای جایزه‌های کن و مانند آن به فیلم‌های منتقد جمهوری اسلامی و همچنین برجسته کردن سینمای هالیوود و سرمایه‌گذاری‌های کلان، دال بر این دگرستیزی با مخالفان نظم نوین جهانی از هر مرام و مکتبی است. خشونت و سکس دو مقوله کلیدی حاکم در

سینمای جهان است که سینمای بومی ایران آن را خط قرمز خود می‌داند و این در حالی است که جشنواره‌های جهانی فیلم‌هایی را به‌عنوان فیلم برتر و منتخب گزینش می‌کنند که از این خط قرمزها عبور کرده‌اند و یا نقاط ضعف و آسیب‌های انقلاب اسلامی را برجسته کنند. همچنین در حوزه علم با برگزاری همایش‌ها و کنفرانس‌ها و مقالات آی‌اس‌آی و بورس دانشجویان غیرغربی با ترویج علم جهانی و مبارزه با علم بومی، ایده‌های بومی دیگر کشورها را شناسایی و بر ضد آن اقدام می‌کنند. اگرچه فلسفه‌های پست‌مدرن فضای تنفس را برای پدیده‌های بومی ایجاد کرده‌اند، نسبیّت حاکم در این رویکرد نیز مناقشات معرفت‌شناختی متعددی را در پی دارد.

بنابر آنچه گفته شد، علوم انسانی بومی (ایرانی - اسلامی) جز در حوزه‌های علمیه با عقبه‌های اسلامی و البته مذاقه‌های علوم انسانی تولید و تأسیس نخواهد شد و انقلاب اسلامی با حمایت از این جریان و بسترسازی، این امکان را به ضرورت تبدیل کرده است که مخاطبان اصلی آن حوزه‌های علمیه و عالمان علوم اسلامی هستند.

### نتیجه‌گیری

با توجه به اینکه اذعان به جامعه‌سازی و فرهنگ‌سازی و تمدن‌سازی در غایات و اهداف انقلاب اسلامی نهفته است و به حیث تاریخی تمدن اسلامی وجود عینی داشته است، انقلاب اسلامی نیز در سطحی خرد، می‌تواند بارقه‌ای از همان تمدن باشد که بسترسازی احیای مجدد آن در قالب تمدن نوین اسلامی است. در این ادعای تمدن‌سازی، ردیه‌ای بر سکولاریسم یا تقلیل‌گرایی دینی به ساحت‌های روان‌شناختی و شخصی وجود دارد. اگر جامعه‌سازی و تمدن‌سازی قابل تحقق است، علوم انسانی به‌مثابه موتور محرک و نرم‌افزار و چارچوب تئوریک مبتنی بر انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی اسلامی قابل ترسیم است. داعیه‌های بالا بالأصله با کنشگران حوزوی که به لحاظ تخصصی ممهز در علوم اسلامی اند قابل تحقق است؛ اگرچه کنشگران غیرحوزوی نیز می‌توانند شامل این فراخوان باشند و این تفکیک از اهمیت و نقش بی‌بدیل آنان نمی‌کاهد. حوزویان به جهت آشنایی با منابع معرفتی و تاریخ و تمدن اسلامی و همچنین نفوذ در لایه‌های اجتماعی و حضور در بین مردم جهت تحقق این امر انبساط‌ناپذیر؛ اگرچه آشنایی و درک عمیق و نقادانه

علوم انسانی غربی و فلسفه و تاریخ غرب جهت هر حرکتی ضروری است. اگر معرفت گفته شده محقق نشده باشد، دچار همان قهقرا و ایستایی خواهیم شد و لازمه منطقی این ادعا دلالت دارد بر اینکه اگر دانشگاهیان دغدغه‌مند نیز در صورت اشراف به علوم اسلامی توانمندی این مهم را خواهند داشت.

این مسئولیت نرم‌افزاری که بعد از انقلاب مضاعف شده و بر دوش حوزویان قرار گرفته است، در سطح تصویب و نظارت و اجرا، نیازمندان متخصصان ممهز در علوم اسلامی و انسانی است. با توجه بر غلبه رویکرد فقهی و اصولی سیاست‌گذاران (علی‌رغم ضرورت) و فقدان توجه جدی به دیگر تخصص‌ها، نیازمند بازنگری جدی در این حوزه هستیم. مدارس علمیه موجود فاقد ساختارها و کنشگران متناسب جهت تولید علوم انسانی اسلامی‌اند و در این زمینه نیز ساماندهی مجدد در راستای تحول ضروری است. مؤسسات و دانشگاه‌های اقماری حوزه اگرچه در راستای این گفتمان تحرکات بی‌سابقه‌ای داشته‌اند، به جهت ساختارهای بوروکراتیک آهنین و قوانین نوشته و نانوشته حاکم بر مجامع علمی، تا به حال موفق به جریان‌سازی نشده‌اند و از سطح انتقاد به تأسیس و تولید گفتمان بسط یافته به حوزه سیاست‌گذاری و دانشگاه‌های کشور و جامعه منتهی نشده‌اند. بی‌شک نگارنده در صدد انکار و نادیده گرفتن منابع تولیدشده و تلاش‌های وافر در مراکز مختلف نیست و صرفاً به تلاش‌های سیستماتیک و هدفمند جهت گفتمان‌سازی در این زمینه اشاره دارد و در نهایت به جهت کمبود نیروهای راهبر و در نتیجه مشاغل فراوان استادان جریان‌ساز در این زمینه، به نظر می‌رسد نسل دوم این جریان از عمق و تأملات نخبگانی نسل اول فاصله گرفته است و این رکود، سرعت حرکت گفتمان‌سازی را کند خواهد کرد.

## کتابنامه

۱. اکاشا. س. (۱۳۸۷)، فلسفه علم، ترجمه: هومن پناهنده، تهران: نشر فرهنگ معاصر.
۲. امام خمینی (۱۳۸۵)، صحیفه امام خمینی، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار.
۳. بنتون و یان کرایب (۱۳۸۴)، فلسفه علوم اجتماعی: بنیادهای فلسفی تفکر اجتماعی، ترجمه: شهناز مسمی پرست و محمود متحد، تهران: نشر آگه.
۴. پارسانیا، حمید (۱۳۸۰)، حدیث پیمان، قم: دفتر نشر معارف.
۵. پارسانیا، حمید (۱۳۸۷)، «بازسازی علم مدرن و بازخوانی علم دینی، پاییز»، راهبرد فرهنگ، ش ۳، ص ۱۸-۲۸.
۶. تاجیک، محمد رضا (۱۳۷۹)، جامعه امن در گفتمان، تهران: نشر نی.
۷. جوادی ارجمند، محمد جعفر (۱۳۹۰)، «عدالت جهانی در اندیشه امام خمینی و نظریه انتقادی روابط بین الملل»، فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی، ش ۲۶، ص ۹۳.
۸. حاجتی، میراحمد رضا (۱۳۸۱)، عصر امام خمینی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۹. دهقانی فیروزآبادی، جلال (۱۳۸۸)، «گفتمان عدالت در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، معرفت سیاسی، س ۱، ش ۱، ص ۱۵۷.
۱۰. متقی و دیگران (۱۳۹۰)، «زبان سیاسی مقاومت اسلامی در سیاست بین الملل»، نشریه پژوهش‌های روابط بین الملل، دوره ۱، ش ۱، ص ۱۲.
۱۱. مرادی، محمدعلی، سایت نگرشی بر فلسفه و فرهنگ، نقدی بر کتاب روش رئالیسم، [www.phalsafeh.com](http://www.phalsafeh.com).
۱۲. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (۱۳۷۶)، وحدت از دیدگاه امام خمینی، دفتر پانزدهم، تهران: تپیا.

## References in Arabic / Persian

1. Okasha. s. (1387 SH), *Philosophy of Science*, Translated by Hooman Panahandeh, Tehran: Farhang Mo'aser Publications.
2. Imam Khomeini (1385 SH), *Sahifeh Imam Khomeini*, Tehran: Institute for Preparation and Publications of Imam Khomeini's Works.
3. Benton and Ian Cribb (2005), *The Philosophy of Social Science: The Philosophical Foundations of Social Thought*, Translated by Shahnaz Mes Meyparast and Mahmoud Motahed, Tehran: Agah Publications.
4. Parsania, Hamid (1380 SH), *Hadith Peymaneh*, Qom: Knowledge Publication Office.
5. Parsania, Hamid (1387 SH), "The Reconstruction of Modern Science and the examination of Religious Science, autumn", *Journal of Culture Strategy*, vol. 3, pp. 18-28.
6. Tajik, Mohammad Reza (1379 SH), *Safe Society in Discourse*, Tehran: Ney Publications.
7. Javadi Arjmand, Mohammad Ja'far (1390 SH), "Global Justice in Imam Khomeini's Thought and the Critical Theory of International Relations", *Journal of Islamic Revolution Studies*, vol. 26, p.93.
8. Hajati, Mir Mohammad Reza (1381 SH), *Imam Khomeini's Era*, Qom: Islamic Propagation Office.
9. Dehghani Firouzabadi, Jalal (1388 SH), "The Discourse of Justice in the Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran", *Journal of Political Knowledge*, vol. 1, no. 1, p.157.
10. Mottaqi et al. (1390 SH), "The Political Language of Islamic Resistance in International Politics", *Journal of International Relations Studies*, Volume 1, no. 1, p.12.
11. Moradi, Mohammad Ali, A Website on Philosophy and Culture, *A Critique of the Method of Realism*, www.phalsafeh.com.
12. Institute for Preparation and Publications of Imam Khomeini's Works (1376 SH), *Unity in Imam Khomeini's Viewpoint*, Fifteenth Office, Tehran: Tiba.